

رویکرد «کیفرشناسی حساس به جنسیت» نسبت به مسئله زنان زندانی:

یک ارزیابی انتقادی

الناز شاپوری^۱ | فرهاد الله‌وردی میگوئی^۲ | ساجده اسدی مهر^۳

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. رایانامه: Shapouri.eli@gmail.com

۲. نویسنده مسؤل، استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. رایانامه: f.allahverdi@umz.ac.ir

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. رایانامه: s.asadimehr01.@umail.umz.ac.ir

چکیده

زنان زندانی، به‌رغم رشد شتاب‌آلود جمعیت‌شان در دهه‌های اخیر، همچنان در حاشیه نظریه‌پردازی کیفری و سیاست‌گذاری زندان‌ها قرار دارند. غفلت نظام‌مند از تجربه زیسته زنان در نظریه و عمل کیفری، به سیاست‌هایی انجامیده که نه تنها پاسخگوی نیازهای خاص آن‌ها نیست، که گاه خود به بازتولید همان آسیب‌هایی می‌انجامد که زنان را به نظام کیفری کشانده است. در پاسخ به این خلأ، رویکرد «کیفرشناسی حساس به جنسیت» صورت‌بندی شده است؛ رویکردی که می‌کوشد تجربه زیسته زنان را از حاشیه به مرکز سیاست‌گذاری کیفری بیاورد. مقاله حاضر با اتخاذ روش توصیفی-تحلیلی، نخست مبانی نظری ضرورت گذار از الگوهای مردم‌محور به رویکردی جنسیت‌محور را تبیین می‌کند و سپس سه مؤلفه اصلی رویکرد کیفرشناسی حساس به جنسیت در خصوص مسئله زنان زندانی را صورت‌بندی می‌کند. در ادامه، محدودیت‌ها و نقدهای وارده بر این رویکرد در سه سطح نظری، شمول‌شناختی، و اجرایی تحلیل می‌شود. مقاله نتیجه می‌گیرد که تحقق عدالت کیفری برای زنان زندانی مستلزم عبور از الگوهای مردم‌محور است، اما این گذار، نه یک مسیر بی‌تنش، که فرایندی پیچیده و پر از مخاطرات نظری و عملی است که نیازمند خودانتقادی مداوم، پژوهش‌های میدانی بومی، و طراحی سیاست‌هایی زمینه‌محور و حساس به تنوع درونی مقوله «زنان» می‌باشد.

کلیدواژه: کیفرشناسی حساس به جنسیت، زنان زندانی، مسیرهای جنسیتی به جرم، مادرانگی و زندان، عدالت کیفری جنسیت‌محور

نظام‌های عدالت کیفری در سراسر جهان، عمدتاً بر پایه الگوهایی مردم‌محور شکل گرفته‌اند؛ الگوهایی که تجربه مردانه را معیار «هنجار» و تجربه زنان را «استثنا» یا «حاشیه» تلقی می‌کنند. برای نمونه، ابزارهای ارزیابی ریسک و نیاز در بسیاری از نظام‌های کیفری، ابتدائاً برای مردان طراحی شده و سپس – اغلب بدون تطبیق – برای زنان نیز به کار گرفته شده‌اند (Van Voorhis et al., 2010, pp. 261-262). دلیل این مسئله را شاید بتوان در این پیش‌فرض بنیادین ردیابی کرد که «بزهکار» عموماً مرد فرض شده و زنان به عنوان موضوعی متمایز مطالعه نمی‌شدند. حتی در مواردی که زنان به عنوان موضوعی متمایز مطالعه می‌شدند، این مطالعات عمدتاً در چارچوب سنت پوزیتیویستی و از دریچه مفاهیمی ذات‌گرایانه و آسیب‌شناسانه انجام می‌گرفت؛ رویکردی که بزهکاری زنان را نه برآمده از عوامل اجتماعی، که در ویژگی‌های زیستی، روانی یا انحراف از زنانگی می‌پنداشت (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۹۱).

این سوگیری ساختاری، به‌ویژه در بستر زندان – نهادی که اساساً برای مهار «بزهکار مرد» طراحی شده – به شکل نظام‌مندی نیازها، آسیب‌ها و مسیرهای متفاوت زنان را نادیده می‌گیرد (Carlen, 1990. Bloom, Owen, & Covington, 2003). برای نمونه، سایکس (Sykes, 1958) در صورت‌بندی کلاسیک خود از «رنج‌های زندان»، تجربه حبس را منحصرأ از دریچه مردانه مفهوم‌پردازی کرد؛ رنج‌هایی چون محرومیت از آزادی، محرومیت از کالاها و خدمات، و محرومیت از روابط دگرجنس‌خواهانه، همگی بر اساس زیست‌زندانی مرد تعریف شده بودند و رنج‌های ویژه زنان – از جمله جدایی از فرزندان، فروپاشی هویت مادرانه، و آسیب‌پذیری مضاعف در برابر خشونت نهادی – در این صورت‌بندی غایب بودند. این غیاب، نه یک سهل‌انگاری تصادفی، که پیامد منطقی همان ساختارهای نظری‌ای است که زنان را از دایره سوژگی در گفتمان «کیفرشناسی»^۱ بیرون رانده‌اند. هرچند به دلایل متعدد زنان درصد بسیار کمتری از جمعیت کیفری زندان‌ها را تشکیل می‌دهند (شاپوری، ۱۴۰۰، ص. ۴۲-۴۳)، اما رشد شتاب‌آلود جمعیت زنان زندانی در دهه‌های اخیر، غفلت تاریخی پیش‌گفته را بیش‌ازپیش مسئله‌ساز کرده است. بر اساس آمارهای بین‌المللی، نرخ زندانی شدن زنان بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲ حدود ۶۰ درصد افزایش یافته، در حالی که این نرخ برای مردان حدود ۲۰ درصد بوده است (Fair & Walmsley, 2022, p.2). آمارها در ایران^۲ هم نشان می‌دهد که این نرخ در مجموع افزایشی بوده است (ابراهیمی و گودرزی، ۱۴۰۰، ص. ۱۳۶). این ارقام، ضرورت بازاندیشی در مبانی نظری و سیاست‌های عملی حاکم بر کیفرشناسی را با فوریتی تازه مطرح می‌سازند.

در سطح مبانی نظری، مفهوم «مسیرهای جنسیتی به سوی جرم»^۳ که از دستاوردهای اصلی جرم‌شناسی فمینیستی است، امکانی برای این بازاندیشی فراهم کرده است. برخلاف سنت‌های پوزیتیویستی که زنان بزهکار را با رویکرد آسیب‌شناسانه تحلیل می‌کردند، این دیدگاه نشان می‌دهد که بزهکاری زنان عمدتاً پاسخی به شرایط ساختاری نامساعد و مشخصاً ترومای دوران کودکی، خشونت خانگی، فقر و بار مضاعف مسئولیت‌های مراقبتی است (Daly, 1992). پژوهش‌ها نشان دادند که مسیرهای بزهکاری زنان عمدتاً از زنجیره‌ای به هم پیوسته پیروی می‌کند: ترومای دوران کودکی (به‌ویژه سوءاستفاده جنسی و جسمی)، مشکلات سلامت روان (افسردگی، اضطراب، اختلال استرس پس از سانحه)، مصرف مواد مخدر به‌عنوان مکانیسم خوددرمانی، و در نهایت جرایم مالی و مرتبط با مواد برای تأمین هزینه اعتیاد (Salisbury & Van Voorhis, 2009, pp. 541-543). این الگو نشان می‌دهد که بسیاری از زنان

۱. در تلقی کلاسیک، کیفرشناسی (Penology) اغلب به عنوان مطالعه کیفر و کارکردهای آن، به ویژه در بستر نهاد زندان و مدیریت آن، تعریف می‌شود (نک: نجفی ابرنآبادی، ۱۴۰۳، بولک، ۱۳۸۶، غلامی، ۱۴۰۴).

۲. بر اساس آخرین آمار برخطی که «دبلیو. پی. بی.» (WPB/The World Prison Brief) در سال ۲۰۱۴ درباره ایران منتشر کرده، زنان، ۳.۱ درصد از جمعیت زندانیان را به خود اختصاص داده‌اند. نک: <https://www.prisonstudies.org/country/iran>

زندانی، پیش از آنکه «مجرم» باشند، قربانی خشونت، فقر و نظام‌های حمایتی ناکارآمد بوده‌اند. پژوهش‌های دیگری نیز این یافته را تأیید کرده‌اند (Bloom et al., 2003; Brennan et al., 2012) و توضیح داده‌اند که عواملی چون تاریخچه سوءاستفاده جنسی در کودکی، سلامت روان، و مسئولیت‌های مراقبتی — که در ابزارهای سنتی ارزیابی ریسک یا غایب‌اند و یا کم‌وزن — برای پیش‌بینی مسیر کیفری زنان به‌مراتب تعیین‌کننده‌تر از عواملی چون سابقه کیفری یا سن اولین دستگیری هستند.

«مسیرهای جنسیتی» به عنوان چرخشی نظری، با پیش کشیدن این گزاره که «اگر مسیرهای ورود زنان به جرم با مردان متفاوت است، سیاست‌های ورود آن‌ها به نهاد زندان نیز باید متفاوت باشد»، سنگ بنای رویکردی را گذاشت که امروزه «کیفرشناسی حساس به جنسیت»^۱ نامیده می‌شود؛ رویکردی تحلیلی و اصلاحی که با به رسمیت شناختن نیازها، آسیب‌پذیری‌ها و تجارب زیسته متفاوت زنان در نظام عدالت کیفری، از سطح سیاست‌گذاری کلان تا طراحی برنامه‌های روزمره زندان را در بر می‌گیرد. رویکرد حساس به جنسیت این اصل را می‌پذیرد که زنان، به دلیل زیست متفاوت، موقعیت اجتماعی متمایز و مسیرهای خاص ورود به جرم، تجربه‌های متفاوتی از مجازات و بازپروری دارند و نظام کیفری و از جمله نهاد زندان باید متناسب با این تفاوت‌ها بازطراحی شود. به تعبیر بلوم و همکاران (Bloom, Owen, & Covington, 2003)، «کیفرشناسی حساس به جنسیت» یعنی حرکت از این پرسش که «چه برنامه‌هایی برای زندانیان وجود دارد؟» به این پرسش که «این برنامه‌ها چگونه باید تغییر کنند تا به نیازهای خاص زنان پاسخ دهند؟» این چرخش، مستلزم آن است که تجربه زیسته زنان زندانی، شامل تاریخچه ترومای آن‌ها، نقش‌های مراقبتی‌شان، و چالش‌های بهداشتی و روانی خاص آن‌ها، نه به‌عنوان «حاشیه»، که به‌عنوان «نقطه عزیمت اصلی» سیاست‌گذاری کیفری در نظر گرفته شود. این رویکرد البته به معنای تبعیض مثبت در معنای ساده‌انگارانه‌اش نیست، بلکه به معنای شناسایی این واقعیت است که «برابری» در شرایط نابرابر، خود نوعی بی‌عدالتی است.

با این حال، «کیفرشناسی حساس به جنسیت»، چه در سطح تقنینی، چه در عرصه اجرا و چه در حوزه پژوهش، همچنان با خلأها و نارسایی‌هایی روبه‌روست و به‌طور کامل به کار بسته نشده است. در سطح بین‌المللی، هرچند اسنادی چون «قواعد بانکوک»^۲ گام‌های بلندی در جهت شناسایی نیازهای خاص زنان زندانی برداشته‌اند، اما اجرای این اصول همچنان با موانع ساختاری، فرهنگی و نهادی متعددی روبه‌روست. در سطح داخلی نیز آیین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰ (از این پس: آیین‌نامه اجرایی) با اصلاحات مهمی در زمینه توجه به زنان زندانی همراه بوده است؛^۳ ماده ۴ این آیین‌نامه تصریح می‌کند که سازمان زندان‌ها باید در سیاست‌گذاری‌ها و از جمله تدوین بخشنامه و دستورالعمل، مصالح مددجویان و زندانیان خاص و از جمله زنان را مورد نظر قرار دهد. با این حال، ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که به‌رغم اهمیت این اصلاحات، هنوز نقایصی در خود مقررات به چشم

1. gender-sensitive /responsive penology

در ادبیات این حوزه، دو اصطلاح "gender-responsive" و "gender-sensitive" اغلب به‌جای یکدیگر به کار می‌روند، هرچند میان آن‌ها تفاوت ظریفی وجود دارد. اصطلاح نخست که در اسناد سیاستی و برنامه‌های اجرایی رایج‌تر است، بر ضرورت «پاسخ‌دادن» فعالانه و طراحی برنامه‌های متناسب با نیازهای خاص زنان تأکید می‌کند. اصطلاح دوم، بار تحلیلی و انتقادی بیشتری دارد و بر «حساسیت» نظری و خودانتقادی در مواجهه با مقوله جنسیت دلالت می‌کند. مقاله حاضر، به دلیل ماهیت تحلیلی و انتقادی‌اش، عمدتاً بر معنای اخیر تکیه دارد، هرچند از مفهوم responsiveness نیز در معنای عملی آن بی‌بهره نیست و در سراسر متن، این دو مفهوم در ارتباط با هم و به صورت درهم‌تنیده فهم می‌شوند. هرچند این مفهوم در ادبیات معاصر، دامنه شمول خود را فراتر از نهاد زندان برده و امروزه به تحلیل جنسیت‌مند تمامی پاسخ‌های کیفری از جمله دوره‌های مراقبت در جامعه و مجازات‌های جایگزین حبس نیز تسری یافته است، اما همان‌گونه که از عنوان مقاله و تمرکز بر «مسئله زنان زندانی» پیداست، تحلیل این نوشتار مشخصاً معطوف به همان نهاد زندان خواهد بود و از این منظر به «کیفرشناسی حساس به جنسیت» می‌نگرد.

۲. قواعد سازمان ملل در خصوص رفتار با زنان زندانی و تدابیر غیر سالب آزادی برای بزهکاران زنان ۲۰۱۱ (معروف به قواعد بانکوک)

۳. آیین‌نامه اجرایی سال ۱۳۸۵ تنها در تبصره ذیل ماده ۶۹، مقررهای درباره مادران زندانی داشت. اما آیین‌نامه اجرایی ۱۴۰۰ در مواد متعددی مانند مواد ۴۲، ۱۰۱، ۱۵۸، ۱۹۴، به مسئله زنان توجه داشته است.

می‌خورد و در مرحله اجرا نیز با شکاف‌های قابل توجهی روبه‌روست (شاپوری، ۱۴۰۰، ص. ۱۵۴-۱۴۳). از منظر پژوهشی نیز، بسیاری از مطالعات کیفی در این حوزه همچنان رویکردی جنسیت‌زدایی‌شده دارند و تفاوت‌های برآمده از تجربه زیسته زنان را در تحلیل‌های خود وارد نمی‌کنند؛ و آن دسته از پژوهش‌هایی که با رویکرد جنسیت‌محور انجام شده‌اند نیز اغلب در سطح نظری باقی مانده و به ابعاد عملی و چالش‌های اجرایی یک نظام زندان حساس به جنسیت نپرداخته‌اند. این مقاله دقیقاً در همین فضای خالی ایستاده است؛ جایی که ضرورت عبور از نظریه‌پردازی صرف به شناسایی مؤلفه‌های مشخص یک رویکرد جایگزین و تحلیل چالش‌های فراروی آن احساس می‌شود. بر این اساس، با هدف «صورت‌بندی مؤلفه‌های کیفی‌شناسی حساس به جنسیت» و «تحلیل محدودیت‌های آن»، مطالب در دو بخش سازمان یافته و با یک نتیجه‌گیری تحلیلی درباره چشم‌اندازها و الزامات سیاست‌گذارانه به پایان می‌رسد.

۱. مؤلفه‌های کیفی‌شناسی حساس به جنسیت

مؤلفه‌های این رویکرد، سه محور مشخص از مداخله‌های بهم‌پیوسته‌اند که نقطه عزیمت آن‌ها «زیست زنانه در زندان» است. این سه مؤلفه‌ای یعنی بازطراحی نهادی زندان، مادرانگی به‌مثابه یک محور سیاستی، و برنامه‌های درمانی و توانمندسازی عاملیت‌محور، منطقاً از درون زندان آغاز می‌شوند، از خلال نقش مادرانه بسط می‌یابند، و نهایتاً به توانمندسازی برای بازگشت به جامعه ختم می‌گردند.

۱-۱. بازطراحی نهادی زندان بر اساس نیازهای زنان

اگر بپذیریم که کیفی‌شناسی سنتی، زندان را بر اساس تجربه مردانه طراحی کرده است، آن‌گاه نخستین گام به سوی یک رویکرد حساس به جنسیت، بازاندیشی در خود این نهاد خواهد بود. بر این اساس، با افزودن چند «برنامه زنانه محور» به ساختاری مردانه، مسئله حل نمی‌شود بلکه حل مسئله نیازمند بازتعریف فضای فیزیکی، رویه‌های نهادی و منطق حاکم بر زندان است. همان‌طور که گفته شد زندان مدرن از آغاز طراحی‌اش نهادی اساساً مردانه بوده است؛ معماری آن برای کنترل بدن‌های مردانه طراحی شده، قوانین آن بر اساس الگوهای رفتار مردانه تدوین گردیده، و خدمات آن نیازهای مردان را معیار ضمنی خود قرار داده است. یک نظام کیفی حساس به جنسیت، این پیش‌فرض را وارونه می‌کند و بدن زنانه، نیازهای بهداشتی و روانی خاص آن، و تاریخچه ترومایی که اغلب همراه آن است را در مرکز طراحی نهادی قرار می‌دهد.

نخستین و ملموس‌ترین سطح این بازتعریف، تأمین نیازهای بهداشتی و سلامت جسمانی زنان است. دسترسی به محصولات بهداشتی مرتبط با قاعدگی، مراقبت‌های دوران بارداری و پس از زایمان، غربالگری سرطان‌های زنانه، و رسیدگی به عوارض یائسگی از مهمترین این موارد هستند. در بسیاری از زندان‌ها، حتی اقلام اساسی مانند تعداد کافی پدهای بهداشتی تأمین نمی‌شود و زنان مجبورند برای تهیه آن‌ها از سهمیه خرید هفتگی خود هزینه کنند یا به‌طور تحقیق‌آمیزی از کارکنان درخواست کمک نمایند (van den Bergh et al., 2011). این غفلت، اما، صرفاً یک کمبود لجستیکی نیست، بلکه شکلی از «خشونت نهادی» نسبت به زنان است که گویی بدنشان در این فضا «نامربوط» و «مزاحم» است. روشن است بدنی که مزاحم تلقی شود، به‌راحتی می‌تواند موضوع انضباط و تحقیق نیز قرار گیرد. پژوهش‌ها نشان داده است که شیوع تجربه‌های آسیب‌زا در میان زنان زندانی به‌مراتب بالاتر از مردان است؛ بین

۱. گفتن ندارد که سلب آزادی افراد صرف نظر از مرد یا زن بودن این افراد، تعهداتی چون حفظ سلامت و در اختیار گذاشتن امکانات بهداشتی و مراقبت‌های پزشکی برای آنان را بر عهده مقامات سالب آزادی قرار می‌دهد (غلامپور، ۱۴۰۱، ص ۱۰۱) تأکید بر زنان در اینجا به واسطه نیازهای مضاعف و بعضاً افتراقی این دسته از زندانیان است که همان‌طور که ذکر شد، اغلب نادیده گرفته می‌شود.

۵۵ تا ۹۰ درصد آن‌ها سابقه سوءاستفاده جسمی یا جنسی را گزارش می‌کنند (Bloom et al, 2003) این تاریخچه، زنان را در برابر شیوه‌های سنتی مدیریت زندان یعنی بازرسی‌های بدنی، تفتیش‌های ناگهانی، انضباط خشن و انزوای، به شدت آسیب‌پذیر می‌کند. یک فضای حساس به جنسیت باید کارکنان خود را برای درک تأثیر تروما آموزش دهد، بازرسی‌های بدنی را به مأموران زن بسپارد، و محیطی ایجاد کند که به جای بازتولید روابط قدرت آسیب‌زا، احساس امنیت و کنترل را به زنان بازگرداند.^۱

بعد دوم، بازطراحی معماری و فضای فیزیکی زندان است. بیشتر زندان‌های زنان نیز بر اساس الگوهای معماری مردانه ساخته شده‌اند: سلول‌های بزرگ با نظارت متمرکز، راهروهای طویل، و فضاهای عمومی باز که در آن‌ها زنان دائماً در معرض دید قرار دارند. این طراحی، نه تنها حریم خصوصی را نقض می‌کند، بلکه با نیازهای روانی بسیاری از زنان، به ویژه نیاز به فضاهای کوچک‌تر، آرام‌تر و اجتماع‌محورتر، تضاد دارد. مطالعات کیفی نشان می‌دهند که زنان زندانی فضاهای «خانگی‌تر» با امکان تعاملات اجتماعی معنادار، دسترسی به فضای سبز، و طراحی‌ای که به آن‌ها امکان کنترل بیشتری بر محیط خود بدهد را ترجیح می‌دهند.^۲ این ترجیح، صرفاً یک سلیقه زیبایی‌شناختی نیست، بلکه بازتابی از این واقعیت است که بسیاری از زنان زندانی، تاریخچه‌ای از زندگی در محیط‌های کنترل‌گر و خشونت‌بار دارند و فضای زندان اگر بازطراحی نشود، می‌تواند آن تجربه‌های آسیب‌زا را بازتولید کند.

بعد سوم، پیشگیری از خشونت نهادی و سوءاستفاده از قدرت است. ساختار بسته، سلسله‌مراتبی و نظارت‌ناپذیر زندان، همواره بستری بالقوه برای سوءاستفاده کارکنان از قدرت بوده است و زنان زندانی، به دلیل آسیب‌پذیری مضاعف ناشی از تاریخچه تروما و وابستگی کامل به کارکنان، در معرض خطر ویژه‌ای قرار دارند. قواعد بانکوک (United Nations, 2010) به صراحت بر ممنوعیت بازرسی بدنی زنان توسط مأموران مرد^۳، لزوم حضور کارکنان زن در شیفت‌های شبانه، و ضرورت ایجاد سازوکارهای مستقل برای گزارش و پیگیری شکایات تأکید کرده است. با این حال، اجرای این اصول در بسترهایی که نظارت نهادی ضعیف است، هنوز با موانع جدی روبروست.

بازطراحی نهادی زندان بر اساس نیازهای زنان، اما، تنها به اصلاح شرایط درون زندان محدود نمی‌شود. این بازتعریف، پیش‌شرط ضروری برای پرداختن به دو مؤلفه بعدی نیز هست: مادرانگی در زندان، که بدون فضایی امن و پاسخگو نمی‌تواند به درستی صورت‌بندی شود، و برنامه‌های توانمندسازی برای بازگشت به جامعه، که موفقیت آن‌ها در گرو تجربه‌ای است که زنان در درون زندان از سر گذرانده‌اند. به بیان دیگر، بازطراحی نهادی، نه یک هدف مستقل، که بنیادی است که دو مؤلفه دیگر بر آن استوار می‌شوند.



۱-۲. مادرانگی به مثابه یک محور سیاستی

دومین مؤلفه یک کيفرشناسی حساس به جنسیت، بازگرداندن «مادرانگی» از حاشیه به مرکز سیاست‌گذاری کيفری است. در کيفرشناسی سنتی، نقش مادرانه زنان به کلی نادیده گرفته می‌شود چنان‌که گویی «زندانی» موجودی بدون جنسیت و بدون مسئولیت‌های مراقبتی است؛ دست بالا اینکه صرفاً به عنوان عاملی برای تخفیف مجازات به کار می‌رود، بی‌آنکه در طراحی برنامه‌ها، فضاها و رویه‌های زندان تأثیری واقعی داشته باشد. این غفلت، پیامدهای مخربی دارد که دامنه‌اش از خود زنان فراتر رفته و فرزندانش، خانواده‌ها و حتی نسل‌های بعدی را نیز در بر می‌گیرد. واقعیت آماری، ابعاد این مسئله را روشن می‌کند. در ایالات متحده بیش از ۷۰ درصد زنان زندانی حداقل یک فرزند زیر ۱۸ سال دارند (Glaze & Maruschak, 2008) وضعیت در بریتانیا نیز مشابه است و سالانه شمار زیادی از کودکان، جدایی از مادر زندانی خود را تجربه می‌کنند (Baldwin & Abbott, 2024) در ایران نیز، ۳ درصد از زندانیان کل کشور را زنان

۱. ماده ۱۰۱ این‌نامه اجرایی به غیر مقامات مشخص، ورود دیگر کارکنان مرد به بند زنان را ممنوع کرده است.

۲. ماده ۱۵۷ این‌نامه اجرایی مدیر کل زندان‌های هر استان را مکلف کرده است در اختصاص امکانات و امور رفاهی، اندرگاه‌های زنان را در اولویت قرار دهند.

۳. ماده ۵۳ این‌نامه اجرایی، بر انجام بازرسی بدنی توسط مأموران حفاظت فیزیکی آموزش دیده و هم‌جنس تصریح کرده است.

تشکیل می‌دهند و طبق آمارها در سال ۱۴۰۴، ۷۳ درصد از زندانیان زن، به عنوان مادر سرپرست خانواده در زندان‌ها به سر می‌برند و بسیاری از آن‌ها بیش از ۳ فرزند دارند.^۱ این ارقام نشان می‌دهند که زندان زنان، در عمل، تنها مسئله‌ای مربوط به «بزهکار» نیست، بلکه همزمان یک «مسئله کودکان» نیز هست.

حبس مادران، برخلاف حبس پدران، معمولاً به گسست کامل خانواده می‌انجامد، زیرا در بیشتر جوامع این زنان‌اند که مراقبان اصلی فرزندان به شمار می‌روند. درحالی‌که بسیاری از کشورها ترتیباتی برای زندگی مادران و فرزندان در زندان دارند، این امکانات معمولاً به نوزادان و مادران محدود می‌شود. بنابراین، اغلب مادران زندانی هنگام ورود به زندان از فرزندان خود جدا می‌شوند (Crewe, 2020). هنگامی که مادر زندانی می‌شود، اگر خانواده گسترده یا نظام‌های حمایتی رسمی وارد عمل نشوند، کودکان راهی مراکز بهزیستی می‌شوند، نهادهایی که خود می‌توانند سرآغاز چرخه‌ای جدید از محرومیت باشند. رنج ناشی از این جدایی اجباری، اما، تنها متوجه کودکان نیست. مادران زندانی نیز «درد مضاعفی» را تجربه می‌کنند. این رنج، فقط رنج دوری فیزیکی نیست، بلکه رنجی است که از احساس گناه، شرم، و ترس از دست دادن پیوند عاطفی با فرزند سرچشمه می‌گیرد. مادران زندانی خود را در میانه تناقضی فرساینده می‌یابند؛ از یک سو می‌خواهند نقش مادری خود را حفظ کنند، و از سوی دیگر موقعیت زندان، با تماس‌های تلفنی محدود، ملاقات‌های نادر و در فضایی نامناسب، و ناتوانی در تأمین نیازهای فرزند هرگونه تلاش برای «مادر خوب» بودن را به چالش می‌کشد و توانایی زن را برای ایفای موفق نقش مادری مختل می‌کند.

با این حال، مادرانگی در عین آن که منبع درد است، می‌تواند به منبعی برای مقاومت و بازسازی هویت نیز بدل شود. بسیاری از مادران زندانی، نقش مادری را به عنوان «لنگر نجات» خود یعنی انگیزه‌ای برای ترک اعتیاد، تحمل سختی‌های زندان، و برنامه‌ریزی برای بازگشت به جامعه، توصیف می‌کنند. مطالعات نشان داده‌اند که چگونه زنان زندانی با تکیه بر هویت مادری، در برابر انگ «مادر بد» مقاومت می‌کنند و برای حفظ این هویت، از راهکارهایی چون "دیگری‌سازی" بهره می‌گیرند؛ بدین معنا که با استفاده از مقایسه خود با مادرانی که فرزندان‌شان را رها کرده‌اند، یک هویت اخلاقی مثبت برای خود می‌سازند و برای حفظ هویت مادرانه خود و اثبات غیرقابل‌جایگزین بودنشان در زندگی فرزند، از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کنند. این یافته‌ها نشان می‌دهند که مادرانگی، اگر به رسمیت شناخته شود و مورد حمایت قرار گیرد، می‌تواند به یکی از قدرتمندترین ابزارهای بازپروری تبدیل شود (Aiello & McQueeney, 2016).

آثار مادرانگی در زندان اما "تنها به تجربه زیسته خود زنان زندانی محدود نمی‌شود"، بلکه پیامدهای آن در سطح خانوادگی و بین‌نسلی این چرخه نیز شایسته توجه است. کودکان مادران زندانی در معرض خطر بیشتری برای مشکلات روانی، افت تحصیلی، و حتی ورود به نظام عدالت کیفری در بزرگسالی قرار دارند (Foster & Hagan, 2015a). همچنین "مشاهده‌ی بازداشت والد، جدایی در هنگام زندانی شدن مادر و عدم دسترسی به او طی دوران حبس، بر مسیر زندگی کودک اثر منفی گذاشته و احتمال زندانی شدن نسل‌های بعد را افزایش می‌دهد" (Baker, 2021, p. 106; Foster & Hagan, 2015b). بدون مداخله‌های سیاستی هدفمند، حبس مادران می‌تواند موجی از درگیری بین‌نسلی با نظام کیفری ایجاد کند که هزینه‌های انسانی آن بسیار فراتر از دوران محکومیت یک فرد است.

یک نظام کیفری حساس به جنسیت، مادرانگی را به‌عنوان یک محور مستقل در طراحی سیاست‌ها به رسمیت می‌شناسد. یکی از جلوه‌های این به رسمیت شناختن در سطح نظری، انعکاس سیاست‌های جنسیت محور در اسناد و مقررات کیفری است. در سطح بین‌المللی، قواعد ۴۸ تا ۵۲ سند بانکوک، به زنان باردار، مادران شیرده و مادران دارای فرزند توجه کرده است. این قواعد به

1 . <http://nornewes.ir>

موضوعاتی نظیر بهداشت و سلامت مادران، نیازهای پزشکی و تغذیه ای مادران، حضور کودک همراه با مادر در زندان و محیط پرورش او و سیاست های جداسازی مادر از فرزند اشاره می کند؛ موضوعاتی که آیین نامه اجرایی سازمان زندان ها در ایران به شکل محدودتری به آن پرداخته است.^۱

در ایران، آیین نامه اجرایی سال ۱۳۸۴، تنها در یک تبصره، اشاره ای به انتقال اطفال به بهزیستی یا موسسه های نگهداری اطفال داشته و به مواردی نظیر تغذیه و رژیم غذایی زنان، مادران و اطفال همراه با آنان، نیازهای بهداشتی، پزشکی و درمانی مادران و مواردی از این دست توجهی نکرده بود. در آیین نامه اجرایی سال ۱۴۰۰، اصلاحاتی انجام شد تا این خلاءها را برطرف کند و کارآمدی بیشتری به آن ببخشد، اما باز هم همان کاستی ها در جلوه ای دیگر نمایان است. برای مثال، بند پ و ت ماده ۱۵۸ به مسئله تأمین وسایل بهداشتی زنان، تغذیه مادران ونحوه نگهداری اطفال پرداخته است، حال آنکه بسیاری از نیازهای مراقبتی و زیستی مادران و کودکان همچنان نادیده گرفته می شوند؛ از جمله وضعیت اطفال در صورت ناتوانی موقت مادر در نگهداری، مراقبت های پزشکی ویژه زنان باردار و مادران شیرده، نحوه انجام چکاپ های پزشکی، دسترسی مستمر به لوازم ضروری مادر و کودک — نظیر پوشک — و نیز واکسیناسیون کودکان. بدین ترتیب، مادرانگی در سیاست گذاری کیفری ایران، همچنان بیش از آنکه به عنوان وضعیتی اجتماعی و مراقبتی نیازمند حمایت فهم شود، در قالب مسئله ای حداقلی برای نگهداری طفل دیده می شود.

به رسمیت شناختن نیازهای خاص مادران زندانی، در سطح عملی نیز دست کم چهار پیامد دارد: نخست، بازنگری در سیاست های صدور حکم و استفاده از جایگزین های حبس برای مادران، به ویژه در جرایم کم خطر (United Nations, 2010). با وجود آنکه سیاست جنایی ایران در سال های اخیر به سوی کاهش استفاده از مجازات های سالب آزادی و توسعه نهادهایی همچون تعویق صدور حکم تعلیق اجرای مجازات و مجازات های جایگزین حبس حرکت کرده است،^۲ این تحولات همچنان از منظر توجه به نیازهای جنسیتی زنان — به ویژه مادران زندانی — با کاستی های قابل توجهی مواجه اند. در این راستا، به نظر یکی از مهم ترین نقدهای وارد بر نظام دادرسی کیفری ایران، فقدان الزام قانونی برای ملاحظه وضعیت مادران در فرایند صدور قرار بازداشت موقت و تعیین نوع مجازات است. اگرچه قاضی از اختیاراتی در جهت اعمال نهادهای ارفاقی برخوردار است، اما قانون به طور مشخص مسایلی همچون نقش مهم مادران را در مراقبت از کودک و مصلحت او را به عنوان معیاری مستقل در بهره گیری از این ظرفیت ها پیش بینی نکرده است. در نتیجه اینطور به نظر می رسد که این خلا قانونی میتواند منجر به اتخاذ تصمیماتی شود که در عمل، به یکی از اصول حقوق کیفری — یعنی اصل فردی بودن مجازات ها — توجه کافی نکرده و آثار آن فراتر از شخص بزهکار، متوجه فرزندان زنان زندانی نیز شود. بر این مبنا، به رسمیت شناختن نیازهای خاص مادران زندانی علاوه بر مرحله اجرای مجازات، در فرایند صدور حکم نیز در راستای فردی سازی پاسخ کیفری و انتخاب مناسب ترین واکنش نسبت به جرم ضروری انکارناپذیر به نظر می رسد. دوم، تسهیل و انسانی سازی ارتباط مادر و فرزند در دوران حبس از طریق تماس های تلفنی مقرون به صرفه، ملاقات در فضایی مناسب برای کودکان، و امکان دیدارهای طولانی تر. حفظ ارتباط زندانی با جهان بیرون و به طور مشخص با خانواده، از جمله مواردی است که در قواعد حداقل استاندارد رفتار با زندانیان،^۳ موسوم به قواعد ماندلا، به عنوان عاملی مؤثر در تقویت اهداف با اجتماعی کننده مجازات مورد توجه قرار گرفته است (قاعده ۵۸). با این حال، سند بانکوک با نگاهی حساس به جنسیت، به شکلی مشخص تر بر اهمیت پیوند مادر — کودک تأکید می ورزد. بر اساس این قواعد، ملاقات مادران با فرزندان باید در محیطی صورت گیرد که تجربه ای مثبت و ایمن برای کودک به همراه داشته باشد؛ محیطی که نه تنها از حیث فیزیکی متناسب با نیازهای کودک باشد، بلکه رفتار مناسب کارکنان، امکان تعامل آزادانه و فرصت کافی برای ارتباط

۱. البته همانطور که پیشتر اشاره شد، آیین نامه اجرایی در موادی از جمله ماده ۴۲، ۱۵۸ و تبصره ۲ ماده ۱۹۴، به مسئله مادران زندانی و زنان باردار توجه داشته است.

۲. برای بررسی بیشتر نک: (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۷)

3. The Standard Minimum Rules for the Treatment of Prisoners /UN Nelson Mandela Rules

جهت مطالعه بیشتر در این زمینه نک: (ابراهیمی، ۱۳۹۸)

مؤثر میان مادر و فرزند را نیز دربرگیرد. سوم، ارائه برنامه‌های فرزندپروری که به مادران کمک کند مهارت‌های ارتباطی خود را حفظ کرده و برای بازگشت به نقش مادری پس از آزادی آماده شوند. به طور مشخص، محرومیت طولانی مدت از ایفای نقش مادری، میتواند پیوندهای عاطفی مادر و کودک را تضعیف کند؛ به همین دلیل حمایت از تداوم این نقش، به نظر بخشی جدایی ناپذیر از فرایند بازپروری مادران زندانی به شمار می‌رود. چهارم، حمایت از کودکان مادران زندانی از طریق خدمات اجتماعی، مشاوره، و حمایت‌های آموزشی برای جلوگیری از بازتولید چرخه محرومیت و درگیری بین نسلی با نظام کیفری است. همان‌طور که بالدوین و ابوت (Baldwin & Abbott, 2024, p. 148) یادآور شده‌اند، «بدون عدالت اجتماعی مؤثر، عدالت کیفری مؤثری وجود نخواهد داشت» — و مادرانگی، یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی است که این پیوند در آن آشکار می‌شود.

۱-۳. برنامه‌های درمانی و توانمندسازی عاملیت محور

سومین مؤلفه یک کیفرشناسی حساس به جنسیت، جایگزینی رویکردهای تنبیهی، منفعل‌کننده و کلیشه‌ای با برنامه‌های درمانی و توانمندسازی‌ای است که عاملیت زنان را به رسمیت بشناسند و به آن‌ها امکان بازسازی زندگی خود را بدهند. زندان سنتی، حتی زمانی که ادعای «اصلاح و درمان»^۱ دارد، اغلب زنان را در قالبی از پیش‌ساخته و مردانه از «بازپروری» قرار می‌دهد: برنامه‌هایی که برای مردان طراحی شده، مهارت‌هایی که با نیازهای بازار کار زنان پیوندی ندارد، و رویکردهایی که زنان را به‌عنوان دریافت‌کنندگان منفعل خدمات در نظر می‌گیرند. یک رویکرد حساس به جنسیت، این الگو را وارونه می‌کند. درمان و توانمندسازی باید از تجربه زیسته زنان آغاز شود و آن‌ها را برای بازگشتی پایدار به جامعه آماده کند.

نخستین گام در این مسیر، درمان آگاه از تروما^۲ است. اکثریت زنان زندانی تاریخچه‌ای از سوءاستفاده جنسی، خشونت خانگی، یا سایر اشکال ترومای بین‌فردی را تجربه کرده‌اند. رویکرد آگاه از تروما، چرخشی بنیادین در منطق مداخله ایجاد می‌کند و به‌جای آنکه بپرسد «مشکل تو چیست؟»، می‌پرسد «چه اتفاقی برای تو افتاده است؟» و خدمات خود را حول محور ایمنی، اعتماد، انتخاب، همکاری و توانمندسازی طراحی می‌کند. (Covington & Bloom, 2007) این چرخش، به‌ویژه برای زنانی که تجربه‌های عمیقی از ناتوانی و تحت کنترل بودن داشته‌اند، حیاتی است. زندان با ساختار سلسله‌مراتبی‌اش می‌تواند به‌راحتی همان پویایی‌های قدرت آسیب‌زا را بازتولید کند، مگر آنکه آگاهانه برای گسست از آن‌ها طراحی شود. زنان زندانی به‌طور نظام‌مند موانع بیشتری، از جمله بی‌اعتمادی به ارائه‌دهندگان و ترس از قضاوت شدن، نسبت به آنچه کارکنان تصور می‌کنند گزارش می‌دهند، و مهم‌تر اینکه زندان نه‌تنها بازتولیدکننده بالقوه تروماست، بلکه خود می‌تواند منبع ترومای جدید باشد. در نتیجه، یک رویکرد حساس به جنسیت نمی‌تواند به آموزش کارکنان درباره «ترومای گذشته» بسنده کند، بلکه باید ساختارهایی را نشانه رود که در «حال» به تولید تروما دامن می‌زنند.

دومین بُعد، بازتعریف برنامه‌های آموزشی و حرفه‌آموزی است. در بسیاری از زندان‌های زنان، برنامه‌های حرفه‌آموزی همچنان حول محور مشاغل کلیشه‌ای زنانه، خیاطی، آشپزی، یا صنایع دستی، می‌چرخند. این محدودیت، پدیده‌ای تاریخی و پایدار است. از دهه ۱۹۷۰ تا امروز، با وجود دهه‌ها اصلاحات حقوقی، برنامه‌های حرفه‌آموزی در زندان‌های زنان عمدتاً به مشاغل محدود مانده‌اند که نقش‌های سنتی زنانه را بازتولید می‌کنند و دستمزد کافی برای استقلال اقتصادی فراهم نمی‌آورند. تردیدها تنها به ناکارآمدی اقتصادی محدود نیست. مطالعه‌ای بر روی زنان زندانی در چین نشان داد که مشارکت در برنامه خیاطی، رایج‌ترین برنامه حرفه‌آموزی زنان، نه‌تنها

۱. پیش‌فرض مقاله این است که برخلاف تصور رایج مبنی بر شکست برنامه‌های بازپروری و جرم‌شناسی اصلاح و درمان، این برنامه‌ها-البته تبعاً با شرایطی و در زمینه‌هایی- همچنان کار می‌کنند و مؤثر هستند، هرچند که «پدیده بازپروری» نیازمند بازسازی انتقادی است. برای بررسی بیشتر، نک: (الله‌وردی میگوئی، ۱۳۹۹). برای بررسی الگوهای بازپروری در زندان نک (ابراهیمی و ملک افضلی اردکانی، ۱۴۰۳)

با سازگاری بالاتر با محیط زندان همراه نبود، بلکه با سطوح پایین‌تری از سازگاری رابطه داشت (Wu et al., 2025). یک رویکرد حساس به جنسیت، برنامه‌های حرفه‌آموزی را با تحلیل واقع‌بینانه از بازار کار محلی پیوند می‌زند و زنان را برای مشاغلی با دستمزد مکفی و امکان رشد آماده می‌کند؛ مشاغلی که به‌جای بازگرداندن زنان به چرخه فقر، به گسست از آن کمک کنند. همچنین برنامه‌های درمانی مثل جلسات مشاوره با روانشناسان، برنامه‌های فردی و گروهی برای مدیریت استرس، افزایش مهارت‌های فردی، افزایش دانش حقوقی و اجتماعی، چگونگی ارتباط با فرزندان و یا فرزندپروری از راه دور، فعالیت‌های مذهبی، ورزشی و سرگرمی می‌تواند کمک شایانی به بهبود عملکرد آنان در اثنای سپری کردن مدت محکومیتشان در زندان کند؛ آن‌ها از این طریق خود را فردی مفید حس کرده و باعث می‌شود تلاش آن‌ها برای تبدیل شدن به خود بهترشان افزایش یابد.

سومین و عمیق‌ترین لایه این مؤلفه، بازسازی هویت و تقویت عاملیت از رهگذر برنامه‌های همتا-محور^۱ است. زندان، با سلب کنترل بر تقریباً تمام جنبه‌های زندگی روزمره، زنان را در موقعیتی از «کودک‌وارگی اجباری» قرار می‌دهد، فرایندی که سایکس (Sykes, 1958) آن را در قالب «محرومیت از خودمختاری»^۲ یکی از رنج‌های بنیادین حبس می‌داند. وجه ممتاز برنامه‌های همتا-محور، جابه‌جایی ساختاری نقش از «دریافت‌کننده منفعل کمک» به «ارائه‌دهنده فعال حمایت» است. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که نقش‌آفرینی به‌عنوان «راهبران همتا» به بازسازی هویت زنان زندانی می‌انجامد و به آن‌ها امکان می‌دهد از رهگذر مسئولیت حمایت از دیگری، یک «هویت غیر-بزهکارانه» بسازند (Smith, 2025). در حوزه تروما نیز، مدل‌هایی که در آن زنان زندانی خود به‌عنوان تسهیلگر گروه‌های بهبودی آموزش می‌بینند، نه تنها به بهبود عاطفی شرکت‌کنندگان می‌انجامد، بلکه تأثیرات مثبتی بر خود تسهیلگران نیز دارد. در حوزه اعتیاد و بازگشت به جامعه نیز، مدل «راهبران همتا» که پیش از آزادی و تا هفته‌ها پس از آن به حمایت از زنان می‌پردازند، مشارکت در درمان را به‌طور قابل توجهی افزایش می‌دهد و با کاهش معنادار روزهای مصرف مواد پس از آزادی همراه است (Staton et al., 2025). این یافته‌ها، روی هم رفته، نشان می‌دهند که برنامه‌های همتا-محور، فراتر از یک روش کم‌هزینه، مداخله‌ای دقیق و از نظر نظری موجه‌اند که منطق توانمندسازی را با تبدیل زنان از «مسئله» به «بخشی از راه‌حل» در عمل محقق می‌سازند.

در نهایت، یک نظام کیفی حساس به جنسیت باید بپذیرد که توانمندسازی یک رویداد نیست، یک فرایند است؛ فرایندی که از نخستین روز ورود به زندان آغاز می‌شود و تا مدت‌ها پس از آزادی ادامه می‌یابد. این امر مستلزم پیوند برنامه‌های درون‌زندان با خدمات پس از آزادی است. بدون این پیوستگی، حتی بهترین برنامه‌های درون‌زندان نیز محکوم به شکست خواهند بود، زیرا زنی که پس از آزادی با بی‌خانمانی، بیکاری، و فشار برای بازگشت به روابط آسیب‌زای گذشته روبرو می‌شود، به‌سختی می‌تواند «توانمند» باقی بماند.

۲. چالش‌های رویکرد حساس به جنسیت

صورت‌بندی یک رویکرد جایگزین، هرچند گامی ضروری است، اما اگر با خودانتقادی همراه نشود، می‌تواند به بازتولید همان ساختارهایی بینجامد که در پی واژگونی آن‌هاست. در مورد کیفی‌شناسی حساس به جنسیت، سه نگرانی مشخص وجود دارد. نخست، تأکید بر «نیازهای خاص زنان» این خطر را به همراه دارد که تفاوت‌های میان خود زنان نادیده گرفته شود و مقوله «زنان» به‌عنوان گروهی همگن مفروض گردد. دوم، تمرکز بر نقش‌هایی چون مادرانگی یا وضعیت قربانی‌بودگی می‌تواند ناخواسته کلیشه‌های جنسیتی را تقویت

1. peer mentoring

برنامه‌های همتا-محور، رویکردی غیرسلسله‌مراتبی است که در آن، به‌جای مددکار یا روان‌شناس، خود زندانیان به‌عنوان تسهیل‌گر و حامی یکدیگر عمل می‌کنند. در بستر زندان زنان، مربی‌گری همتا به دلیل ایجاد فضای امن برای اشتراک تجربه‌های مشترکی چون مادرانگی یا خشونت خانگی، عاملی مؤثر در بازسازی هویت و عاملیت زندانیان شناخته می‌شود.

2. Deprivation of Autonomy

کند و زنان را در قالب‌های ازپیش‌تعیین‌شده تثبیت نماید. سوم، شکاف میان استانداردهای سیاستی و ظرفیت‌های اجرایی نظام‌های کیفری، امکان تحقق این رویکرد را با تردید روبرو می‌سازد. این سه چالش، که در ادامه به تفکیک بررسی می‌شوند، برای واکاوی تنش‌های درونی اتخاذ رویکرد حساس به جنسیت در بستر زندان مطرح می‌شوند؛ تنش‌هایی که نادیده گرفتنشان، خود این رویکرد را از خاصیت انتقادی‌اش تهی می‌کند.

۱-۲. چالش نظری: بازتولید کلیشه‌های جنسیتی

بنیادی‌ترین انتقاد به رویکرد حساس به جنسیت آن است که این رویکرد، با وجود نیت رهایی‌بخش اولیه‌اش، ممکن است ناخواسته همان کلیشه‌های جنسیتی‌ای را بازتولید کند که در پی نقد آن‌هاست. تأکید بر «نیازهای خاص زنان»، اگر به‌دقت صورتبندی نشود، می‌تواند به این نتیجه تلویحی خطرناک بینجامد که «زنان» مقوله‌ای یکدست، همگن و ذاتاً متفاوت از مردان هستند، حال آنکه تفاوت‌های میان خود زنان (از نظر طبقه، نژاد، سن، و سابقه تروما) اغلب بیش از تفاوت‌های میانگین میان زنان و مردان است. همان‌طور که دالی (Daly, 1997) هشدار داده، خطر «ذات‌انگاری نوین» همواره در کمین رویکردهای جنسیت‌محور است: جایگزین کردن «ذات‌انگاری زیستی» جرم‌شناسی پوزیتیویستی با «ذات‌انگاری فرهنگی» فمینیسمی که زنان را به‌عنوان «موجوداتی ذاتاً صلح‌جو، مراقبت‌گر و همدل» تصویر می‌کند. در هر دو صورت، «زنان» نه به‌عنوان کنشگرانی با تجربه‌های متنوع و پیچیده، که به‌عنوان «نمونه‌هایی از یک ذات واحد» درک می‌شوند.

برای مثال، تأکید بر «مادرانگی» به‌عنوان محور هویت زنانه و نقطه عزیمت سیاست‌های کیفری، هرچند از جهاتی راهگشاست، اما می‌تواند به این پیامد ناخواسته بینجامد که ارزش یک زن زندانی، صرفاً با مادر بودنش سنجیده شود. زنانی که مادر نیستند یا مادرانی که رابطه خوبی با فرزندانشان ندارند، ممکن است در این چهارچوب، «کم‌ارزش» یا «نامرئی» تلقی شوند و نیازهای خاص آن‌ها نادیده گرفته شود. همچنین، تصویر زن به‌عنوان «قربانی» هرچند بازتاب‌دهنده واقعیت تلخ بسیاری از زنان زندانی است اگر به تنها روایت غالب بدل شود، می‌تواند عاملیت زنان را نادیده بگیرد و آن‌ها را صرفاً در موقعیت «دریافت‌کنندگان منفعل کمک» تثبیت کند. یک رویکرد حساس به جنسیت انتقادی، باید میان «به رسمیت شناختن آسیب‌پذیری» و «انکار عاملیت» تمایز بگذارد و از فروکاستن زنان به یک یا چند کلیشه، خواه «مادر فداکار» خواه «قربانی منفعل»، پرهیزد.

این خطر، فقط در سطح گفتمان نظری باقی نمی‌ماند، بلکه پیامدهای عملی نیز دارد. کارلن (Carlen, 2002) در تحلیل خود از سیاست‌های کیفری بریتانیا نشان داده است که چگونه بازنمایی زنان به‌عنوان «قربانیان» یا «مادران نیازمند حمایت»، می‌تواند به سیاست‌هایی بینجامد که در ظاهر «حمایتی» هستند، اما در باطن، زنان را تحت نظارت و کنترل بیشتری قرار می‌دهند؛ برای نمونه، مشروط کردن آزادی مشروط به شرکت در برنامه‌های «فرزندپروری» که زنان را ملزم به پذیرش تعاریفی خاص از «مادر خوب» بودن می‌کند. این همان چیزی است تنبیه در لباس مبدل^۱ نامیده شده است (Hannah-Moffat, 2001)؛ جایی که گفتمان «توانمندسازی» و «مراقبت»، خود به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به مداخلات عمیق‌تر دولت در زندگی زنان بدل می‌شود. بنابراین باید توجه کرد تأکید بر نقش‌های سنتی مثل «مادر» یا «مراقبت‌کننده»، می‌تواند به‌جای کمک به آزادی هویتی، آن‌ها را در چهارچوب عدالت کیفری تشدید و تقویت کند؛ برای مثال برخی از زنان زندانی به دلیل نگاه سرزنش‌بار جامعه و دور شدن از ملاک زن خوب و عفیف، با محرومیت‌هایی نظیر عدم ملاقات با خانواده خود، دسترسی کمتر به منابع مالی برای گذران زندگی در دوران حبس و حق حضانت و

سرپرستی فرزندان خود مواجه اند و کلیشه‌هایی چون «زندان جای زن نیست»، این محرومیت را برای آنان دو چندان می‌کند. این سیاست‌ها نه تنها باعث توان‌بخشی نمی‌شوند، بلکه بیشتر رویکردی تنبیهی را دنبال می‌کنند.

در سطح سیاست‌گذاری نیز، این خطر وجود دارد که «حساسیت به جنسیت» به «تبعیض مثبت» ساده‌انگارانه تقلیل یابد. این تقلیل‌گرایی می‌تواند به دو پیامد منفی بینجامد: نخست، تضعیف انسجام و اعتبار نظام کیفری به دلیل رفتار نابرابر با متهمان بر اساس جنسیت و دوم، ایجاد این توهم که «مسئله زنان» در نظام کیفری مسئله‌ای «حل شده» است، در حالی که صرفاً به شکلی دیگر بازتولید می‌شود. به بیان دیگر، هدف یک رویکرد انتقادی حساس به جنسیت به جای «برتری دادن» زنان بر مردان، باید به «متناسب‌سازی» پاسخ کیفری با نیازها و شرایط خاص هر دو گروه معطوف باشد و این تناسب، مستلزم آن است که نیازهای خاص مردان نیز (از جمله پدران زندانی که مسئولیت‌های مراقبتی دارند) به رسمیت شناخته شود، نه آنکه صرفاً یک «استاندارد مردانه» با «استاندارد زنانه» جایگزین گردد.

در مجموع، نقد ذات‌انگاری یادآوری می‌کند که «حساسیت به جنسیت» نباید به «ذات‌انگاری جنسیتی» بینجامد. «زنان» یک مقوله همگن با نیازهای ثابت و جهان‌شمول نیستند، بلکه گروهی متنوع با تجربه‌های متکثر و گاه متعارض‌اند. رویکرد حساس به جنسیت، برای آنکه واقعاً رهایی‌بخش باشد، باید این تنوع را به رسمیت بشناسد و از وسوسه جایگزین کردن یک کلیشه (زن-قربانی-مادر) با کلیشه‌ای دیگر (زن-ذاتاً-متفاوت) بپرهیزد. در ادامه به این مسئله تنوع درون‌مقوله‌ای زنان دقیق‌تر می‌پردازیم.

۲-۲. چالش شمول‌شناختی: غفلت از تنوع درون‌مقوله‌ای

دومین محدودیت رویکرد حساس به جنسیت، تمایل آن به همگن‌سازی مقوله «زنان» و نادیده گرفتن تنوع قابل‌توجهی است که در درون این مقوله وجود دارد. بخش عمده ادبیات کیفرشناسی فمینیستی و به تبع آن، سیاست‌های جنسیت‌محور، بر تجربه «مادران» متمرکز است: مسیرهای ورود به جرم، رنج‌های حبس، و نیازهای بازپروری، عمدتاً از دریچه نقش مادرانه صورت‌بندی شده‌اند. این تمرکز، هرچند با توجه به اینکه اکثریت زنان زندانی مادر هستند موجه می‌نماید، اما می‌تواند به حاشیه‌رانی گروه‌هایی از زنان بینجامد که تجربه آن‌ها با این روایت غالب هم‌خوانی ندارد. به بیان دیگر، «زنان زندانی» مقوله‌ای یکدست نیستند و یک رویکرد حساس به جنسیت واقعاً انتقادی، باید از فروکاستن آن‌ها به یک کلیشه واحد بپرهیزد.

نخستین گروهی که در سایه این روایت غالب نادیده گرفته می‌شوند، زنان غیرمادر هستند؛ زنانی که یا هرگز فرزندی نداشته‌اند، یا فرزندانشان بزرگسال و مستقل هستند و یا به دلایل مختلف (از جمله سلب حضانت توسط دولت) عملاً نقشی در زندگی فرزندان‌شان ایفا نمی‌کنند. برای این زنان، برنامه‌های فرزندپروری، ملاقات‌های خانوادگی، و گفتمان «مادرانگی به‌مثابه راه‌رستگاری» نه تنها کمکی نمی‌کند، بلکه می‌تواند به احساس طرد و بی‌ارزشی مضاعف دامن‌بزند. این زنان اغلب خود را در میانه دو طرد می‌یابند: از یک سو، جامعه آن‌ها را به دلیل «زن کامل نبودن» (یعنی مادر نبودن) قضاوت می‌کند، و از سوی دیگر، برنامه‌های زندان نیز با تمرکز تقریباً انحصاری بر مادران، هیچ پاسخی به نیازهای خاص آن‌ها نمی‌دهند.

دومین گروه، زنان سالمند در زندان هستند، گروهی که جمعیت آن‌ها به دلیل افزایش طول مدت حبس و پیر شدن جمعیت عمومی زندان‌ها رو به رشد است. زنان سالمند با نیازهای کاملاً متفاوتی روبرویند: بیماری‌های مزمن، ناتوانی‌های جسمی، انزوای اجتماعی، و فقدان برنامه‌های بازپروری متناسب با سن و شرایط آن‌ها. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که زندان‌ها حتی آن‌هایی که برنامه‌های «حساس به جنسیت» دارند، معمولاً فاقد زیرساخت‌های لازم برای مراقبت از زنان سالمند هستند و این زنان اغلب در شرایطی از غفلت

مضاعف به سر می‌برند. (Aday & Farney, 2014) یک نظام کیفی که «حساسیت به جنسیت» را صرفاً به معنای «توجه به نیازهای مادران جوان» تفسیر کند، از پاسخ به نیازهای این گروه رو به رشد باز خواهد ماند.

سومین محور تنوع تفاوت‌های طبقاتی، قومی و نژادی در میان زنان زندانی است. پژوهش‌ها به‌طور مستمر نشان داده‌اند که در بسیاری از کشورها، زنان متعلق به اقلیت‌های قومی و طبقات فرودست، به‌طور نامتناسبی در معرض زندانی شدن قرار دارند و تجربه آن‌ها از نظام کیفر، از تعامل با پلیس گرفته تا دسترسی به خدمات درمانی و برنامه‌های بازپروری، با زنان طبقه متوسط و تحصیل کرده تفاوت چشمگیری دارد. کرنشو (Crenshaw, 1989) با پیش کشیدن مفهوم درهم‌تنیدگی^۱ نشان داد که تجربه یک زن سیاه‌پوست فقیر از نظام کیفری، صرفاً تبعیض جنسیتی و نژادی نیست، بلکه شکل منحصر به فردی از سرکوب است که به هر یک از این دو مقوله به‌تنهایی قابل تقلیل نیست. به بیان دیگر، رویکرد حساس به جنسیت، اگر فاقد یک تحلیل بین‌لایه‌ای باشد، خطر آن را دارد که تجربه زنان برخوردار از سرمایه اقتصادی و نمادین را به‌عنوان معیار برای همه زنان تعمیم دهد و نابرابری‌های موجود را بازتولید کند، نابرابری‌هایی نه صرفاً جنسیتی که اصالتاً ریشه در ساختار طبقاتی و نژادی دارند.

۲-۳. چالش اجرایی: مقاومت نهادی و محدودیت منابع

سومین محدودیت رویکرد حساس به جنسیت، نه به مبانی نظری آن، که به شکاف میان آرمان‌های سیاستی و واقعیت‌های اجرایی مربوط می‌شود. حتی در کشورهایی که قوانین و اسناد مترقی‌ای در زمینه حقوق زنان زندانی تدوین کرده‌اند—از جمله قواعد بانکوک (United Nations, 2010) اجرای این اصول با موانع ساختاری، فرهنگی و اقتصادی جدی روبروست. این شکاف، نه یک «نقص موقت» که نشانه یک تنش پایدار در پروژه کیفرشناسی فمینیستی است: تنش میان آنچه «باید باشد» و آنچه در عمل «می‌تواند باشد».

نخستین مانع، محدودیت منابع و زیرساخت‌هاست. طراحی برنامه‌های درمانی آگاه از تروما، بازسازی فضاهای فیزیکی زندان، استخدام و آموزش کارکنان متخصص، ایجاد نظام‌های حمایتی پس از آزادی، و تأمین هزینه‌های تماس تلفنی منظم مادران با فرزندان، همگی مستلزم سرمایه‌گذاری قابل توجهی هستند که بسیاری از نظام‌های کیفری، به‌ویژه در کشورهای با اقتصاد ضعیف‌تر، نه توان و نه اراده سیاسی آن را دارند. نتیجه، شکافی مزمن میان «استانداردهای بین‌المللی» و «امکانات محلی» است: قواعد بانکوک توصیه می‌کنند که زنان باردار و مادران دارای فرزند خردسال از جایگزین‌های حبس استفاده کنند (قاعده ۶۴)، اما در عمل، کمبود مراکز نگهداری تحت نظارت، نبود سازوکارهای پایش الکترونیکی، یا فقدان مسکن حمایتی برای زنانی که خانواده‌ای برای بازگشت به آن ندارند، این توصیه را به شعاری کم اثر بدل می‌کند.

دومین مانع، مقاومت‌های فرهنگی و نهادی است. زندان‌ها نهادهایی عمیقاً محافظه‌کار و مقاوم به تغییر هستند و فرهنگ سازمانی حاکم بر آن‌ها که بر امنیت، کنترل و انضباط استوار است، اغلب با رویکردهای درمانی و توانمندساز در تعارض قرار می‌گیرد. کارکنانی که دهه‌ها بر اساس الگوی «زندان مردانه» آموزش دیده و اجتماعی شده‌اند، ممکن است برنامه‌های حساس به جنسیت را «نرم‌افزاری» غیرضروری یا حتی تهدیدی برای نظم و امنیت زندان تلقی کنند. هانا-موفات (Hannah-Moffat, 2001) در مطالعه تأثیرگذار خود درباره زندان‌های زنان نشان داده است که چگونه گفتمان «توانمندسازی» و «مراقبت» می‌تواند در عمل به ابزاری برای کنترل بیشتر بدل شود. برنامه‌هایی که به نام «حمایت از زنان» طراحی می‌شوند، در اجرا به سازوکارهایی برای نظارت شدیدتر، دسته‌بندی زنان به «خوب» و «بد»، و مشروط کردن دسترسی به منابع به تبعیت از هنجارهای تحمیلی تبدیل می‌گردند. این یافته،

1. Intersectionality

هشدار است برای هر پروژه اصلاحی در نظام کیفری؛ رویکرد «حساسیت به جنسیت» نیز اگر در ساختاری اساساً تنبیهی و کنترل‌گر پیاده شود، می‌تواند به نسخه‌ای «ترم‌تر» از همان منطق تنبیهی بدل شود و نه بدیلی برای آن.

سومین چالش، فقدان سازوکارهای نظارتی و پاسخگویی است. حتی در مواردی که قوانین و آیین‌نامه‌های مترقی‌ای تصویب می‌شوند، نبود نهادهای مستقل نظارتی، مکانیسم‌های مؤثر برای گزارش تخلفات، و ضمانت‌های اجرایی برای پاسخگویی متخلفان، این قوانین را عملاً بی‌اثر می‌کند. برای مثال، قواعد بانکوک بر ممنوعیت بازرسی بدنی زنان توسط مأموران مرد (قاعده ۲۰) و لزوم حضور کارکنان زن در شیفت‌های شبانه (قاعده ۳۱) تأکید دارند، اما در غیاب سازوکاری برای گزارش نقض این قواعد و پیگیری قضایی متخلفان، این اصول در بهترین حالت «توصیه‌هایی اخلاقی» باقی می‌مانند. حتی در نظام‌هایی که این قواعد را به‌طور رسمی پذیرفته‌اند، شکاف میان «پذیرش حقوقی» و «اجرای واقعی» همچنان عمیق است و زنان زندانی اغلب از وجود این حقوق بی‌اطلاع‌اند یا به دلیل ترس از تلافی، از مطالبه آن‌ها خودداری می‌کنند.

در مجموع، چالش‌های اجرایی نشان می‌دهند که رویکرد حساس به جنسیت، صرفاً یک «بسته سیاستی» آماده نیست که بتوان آن را از یک زمینه به زمینه دیگر منتقل کرد. تحقق این رویکرد، مستلزم چیزی فراتر از تصویب قوانین و آیین‌نامه‌هاست: نیازمند منابع کافی، اراده سیاسی پایدار، آموزش و تغییر فرهنگ سازمانی، و ایجاد سازوکارهای نظارتی مستقل است، شرایطی که در بسیاری از نظام‌های کیفری فراهم نیست.



نتیجه‌گیری

کیفرشناسی سنتی، به دلیل اتکای تاریخی بر الگوهای مردمحور، در تبیین وضعیت زنان در نظام عدالت کیفری و پاسخ به نیازهای خاص آن‌ها ناکارآمد است. این ناکارآمدی، پیامد منطقی ساختارهای نظری‌ای است که «زندانی» را به‌طور پیش‌فرض مرد تصور کرده‌اند و تجربه زنانه را یا نادیده گرفته‌اند یا در قالب‌های آسیب‌شناسانه و کلیشه‌ای تحلیل کرده‌اند. سه مؤلفه‌ای که در این مقاله صورتبندی شد، هر یک تلاشی برای پاسخ به این غفلت نظام‌مند از منظری مشخص بود. با این حال، تصویر نهایی، تصویر یک «راه‌حل» ساده و آماده نیست، بلکه تصویر یک «تنش» پایدار است: تنش میان «به رسمیت شناختن تفاوت و خطر بازتولید کلیشه»، میان «ضرورت توجه به مادرانگی و خطر حاشیه‌رانی غیرمادران»، و میان «آرمان‌های سیاستی و واقعیت‌های اجرایی».

این تنش‌ها، به‌ویژه در بستر ایران، ابعاد ویژه‌ای پیدا می‌کنند. از یک سو، با وجود تحول مثبت در آیین‌نامه‌های اجرایی، نظام کیفری ایران فاقد چهارچوبی منسجم برای پاسخ به نیازهای خاص زنان زندانی است و در بهترین حالت، به اقدامات موردی بسنده کرده است. از سوی دیگر، با وجود اینکه ظرفیت‌های نظری و سیاستی قابل توجهی برای پیشبرد رویکرد حساس به جنسیت وجود دارد: از امکان استفاده از ظرفیت‌های حقوقی موجود برای گسترش جایگزین‌های حبس برای مادران، تا طراحی برنامه‌های توانمندسازی که با بازار کار واقعی زنان پیوند داشته باشد؛ با این حال، هرگونه تلاش برای پیاده‌سازی چنین رویکردی، ناگزیر باید با پرسش‌هایی بنیادین روبرو شود: سؤالاتی از این دست که چگونه می‌توان «تفاوت» را به رسمیت شناخت، بی‌آنکه به دام «ذات‌انگاری» افتاد و کلیشه‌های جنسیتی موجود را بازتولید کرد؟ چگونه می‌توان برنامه‌های حساس به جنسیت را در ساختاری نهادی پیاده کرد که اساساً بر اساس الگوی مردانه طراحی شده و فرهنگ سازمانی آن هنوز با این رویکرد بیگانه است؟ و چگونه می‌توان در شرایط کمبود منابع، استانداردهای درمانی، بهداشتی و انضباطی را به سطحی رساند که به‌جای تشدید درد، به کاهش آن بینجامد؟ این پرسش‌ها، هم‌زمان، دستورکاری برای پژوهش‌های آتی نیز ترسیم می‌کنند؛ پژوهش‌هایی کیفی در بستر زندان‌های ایران که به روایت‌های خود زنان گوش بسپارند و همین‌طور

مطالعات تطبیقی برای شناسایی الگوهای عملی موفق و تحلیل‌های بین‌لایه‌ای که درهم‌تنیدگی جنسیت با طبقه و قومیت را در نظام کیفری ایران واکاوی کنند.

این مقاله کوشید تا نشان دهد که پرداختن به وضعیت زنان زندانی، نه یک پروژه حاشیه‌ای در ذیل «مسائل زندان»، که پنجره‌ای تحلیلی به سوی درک منطق‌های عمیق‌تر قدرت کیفری و نابرابری در جامعه معاصر است. رویکرد حساس به جنسیت، نه یک راه بدون دست‌انداز، که مسیری پرتنش و نیازمند خودانتقادی مداوم است. تحقق عدالت کیفری برای زنان، مستلزم عبور از الگوهای مردمحور است، اما این گذار، فرایندی پیچیده و پر از مخاطرات نظری و عملی است که بدون پژوهش‌های بومی، طراحی زمینه‌محور، و حساسیت به تنوع درونی مقوله «زنان» به سرانجام نخواهد رسید.

ملاحظات اخلاقی

حامی مالی

مقاله هیچ کمک مالی مشخصی از نهاد‌های دولتی، تجاری یا غیرانتفاعی دریافت نکرده است.

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به‌طور برابر در مفهوم‌سازی مقاله و نگارش پیش‌نویس اولیه و نسخه‌های بعدی آن اعم از نسخه بازبینی‌شده و ویرایش‌شده مشارکت داشته‌اند.

اعلامیه هوش مصنوعی مولد و فناوری‌های مبتنی بر هوش مصنوعی در فرایند نگارش

در نگارش و آماده‌سازی این مقاله، از هوش مصنوعی استفاده نشده است.

تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که در نگارش این مقاله هیچگونه تعارض منافع ندارند.

پیروی از اصول اخلاق پژوهش

نویسندگان از هر گونه جعل و سرقت علمی و هر گونه سوءرفتار پژوهشی اجتناب کرده و اصول اخلاقی را در انجام و انتشار این پژوهش علمی رعایت نموده‌اند و این موضوع را تأیید می‌کنند.

فهرست منابع

۱. ابراهیمی، شهرام (۱۳۹۸ش). مدیریت زندان در سنجه موازین حداقل سازمان ملل درباره نحوه رفتار با زندانیان (درباره ی قواعد ماندلا)، در: نجفی ابرنآبادی (زیرنظر)، دایره المعارف علوم جنایی، کتاب چهارم (علوم جنایی تجربی)، چاپ اول، نشر میزان، ۹۱۵-۹۳۷.
۲. ابراهیمی، شهرام؛ ملک افصلی اردکانی، مجتبی. (۱۴۰۳ش). فردی سازی بازپروری در پرتو الگوهای سه‌گانه اصلاح مجرمین. *آموزه‌های حقوق کیفری*، ۲۱ (۲۷)، ۳۵-۵۷. <https://doi.org/10.30513/cld.2025.6725.2076>
۳. ابراهیمی، مرضیه و محبوبه گودرزی (۱۴۰۰ش) مطالعه زمینه‌های ارتکاب جرم با تأکید بر تجربه زیسته زنان زندانی. *علوم اجتماعی (علامه طباطبائی)*، شماره ۹۲، ۱۳۵-۱۶۶. <https://doi.org/10.22054/qjss.2021.64100.2448>

۴. الله وردی میگونی، فرهاد. (۱۳۹۹ش) «هیچ چیز مؤثر نیست؟»؛ اسطوره شکست رویکرد بازپروری مجرمان. *مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی*، ۵۰ (۲)، ۳۰۱-۳۲۳. <https://doi.org/10.22059/jqclcs.2020.305714.1580>

۵. بولک، برنار (۱۳۸۶ش) *کیفرشناسی*. ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ هفتم. تهران: انتشارات مجد.

۶. شاپوری، الناز. (۱۴۰۰ش). رویکرد افتراقی به مسئله زنان زندانی: بسترها و چالش‌ها. پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی (استاد راهنما: فرهاد الله وردی میگونی). دانشگاه مازندران. دانشکده حقوق و علوم سیاسی. گروه حقوق.

۷. غلامپور، مهدی (۱۴۰۱ش) مسئله مندی حق بر سلامت جسمی زندانیان؟ تحلیل انتقادی گفتمان مقام‌های عدالت کیفری ایران. *مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی*، شماره ۱ (پیاپی ۱۸)، ۹۹-۱۲۲. <https://doi.org/10.22059/jqclcs.2023.352307.1804>

۸. غلامی، حسین. (۱۴۰۴ش). *کیفرشناسی (کلیات و مبانی پاسخ شناسی جرم)*. چاپ پنجم. تهران: نشر میزان.

۹. نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۴۰۳ش). کیفرشناسی نو - جرم‌شناسی نو؛ درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار، در: نجفی ابرندآبادی، علی حسین (تیرنظر). *تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقاله‌ها)*. تهران: نشر میزان.

۱۰. نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۹۱ش). بزهکاری زنان (تقریرات درس جرم‌شناسی). دوره کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی؛ دانشگاه امام صادق. تهیه و تنظیم: حسن قاسمی مقدم. سال تحصیلی ۸۴-۱۳۸۳. در: مباحثی در علوم جنایی؛ مجموعه تقریرات استاد علی حسین نجفی ابرندآبادی؛ به کوشش شهرام ابراهیمی. ویراست هفتم. آذر ۱۳۹۱.

۱۱. نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۹۷ش) *تلطیف و ترمیمی شدن حقوق کیفری*، با تاکید بر حقوق ایران، در: فرجیها، محمد «زیرنظر» عدالت ترمیمی؛ پل ارتباطی میان تمدن‌های جاده ابریشم- چکیده مقالات، چاپ اول. تهران: نشر میزان.

12. Aday R., Farney L. (2014). Malign neglect: Assessing older women's health care experiences in prison. *Journal of Bioethical Inquiry*, 11, 359–372. <https://doi.org/10.1007/s11673-014-9561-0>
13. Aiello, B., & McQueeney, K. (2016). "How can you live without your kids?": Distancing from and embracing the stigma of "incarcerated mother". *Journal of Prison Education and Reentry*, 3(1), 32–49. <https://doi.org/10.15845/jper.v3i1.982>
14. Baldwin, L., & Abbott, L. (2024). *Pregnancy and new motherhood in prison*. Policy Press. <https://doi.org/10.46692/9781447363408>
15. Bloom, B., Owen, B., & Covington, S. (2003). *Gender-responsive strategies: Research, practice, and guiding principles for women offenders*. National Institute of Corrections.
16. Baker, B. (2021). Mothering and incarceration: A conceptual model supporting maternal identity. *Journal of Correctional Health Care*, 27(2), 103–110. <https://doi.org/10.1089/jchc.20.04.0020>
17. Brennan, T., Breitenbach, M., Dieterich, W., Salisbury, E. J., & Van Voorhis, P. (2012). Women's pathways to serious and habitual crime. *Criminal Justice and Behavior*, 39(11), 1481–1508. <https://doi.org/10.1177/0093854812456777>
18. Carlen, P. (1990). *Alternatives to women's imprisonment*. Open University Press.
19. Carlen, P. (2002). New discourses of justification and reform for women's imprisonment in England. In P. Carlen (Ed.), *Women and punishment: The struggle for justice* (pp. 220–236). Willan Publishing. <https://doi.org/10.4324/9781843924951>
20. Covington, S. S., & Bloom, B. E. (2007). Gender-responsive treatment and services in correctional settings. *Women & Therapy*, 29(3–4), 9–33. https://doi.org/10.1300/J015v29n03_02
21. Crenshaw, K. (1989). Demarginalizing the intersection of race and sex. *University of Chicago Legal Forum*, 1989(1), 139–167. <https://doi.org/10.4324/9780429500480-5>

22. Crewe, H. (2020). 'No babies in prison?' - Norway's exception explained. *Cambridge Open Engage*. [https://www.cambridge.org/engage/coe/article details/5f94c2a58f3ba900111bdc84](https://www.cambridge.org/engage/coe/article%20details/5f94c2a58f3ba900111bdc84) . . <https://doi.org/10.33774/coe-2020-g1f8w>
23. Daly, K. (1992). Women's pathways to felony court. *Southern California Review of Law and Women's Studies*, 2, 11–52. <https://doi.org/10.4135/9781412959193.n69>
24. Daly, K. (1997). Different ways of conceptualizing sex/gender in feminist theory and their implications for criminology. *Theoretical Criminology*, 1(1), 25–51. <https://doi.org/10.1177/1362480697001001003>
25. Fair, H., & Walmsley, R. (2022). *World female imprisonment list* (5th ed.). Institute for Crime & Justice Policy Research.
26. Foster, H., & Hagan, J. (2015a). Maternal and paternal imprisonment and children's social exclusion in young adulthood. *Journal of Criminal Law and Criminology*, 105(2), Article 3. <https://scholarlycommons.law.northwestern.edu/jclc/vol105/iss2/3/>
27. Foster, H., & Hagan, J. (2015b). Punishment regimes and the multilevel effects of parental imprisonment. *Annual Review of Sociology*, 41, 135–158. <https://doi.org/10.1146/annurev-soc-073014-112437>
28. Glaze, L. E., & Maruschak, L. M. (2008). *Parents in prison and their minor children* (NCJ 222984). U.S. Department of Justice, Bureau of Justice Statistics
29. Hannah-Moffat, K. (2001). *Punishment in disguise: Penal governance and federal imprisonment of women in Canada*. University of Toronto Press. <https://doi.org/10.3138/9781442678903>
30. Salisbury, E. J., & Van Voorhis, P. (2009). Gendered pathways. *Criminal Justice and Behavior*, 36(6), 541–566. <https://doi.org/10.1177/00938548093340>
31. Smith, A. (2025). Peer mentoring and identity transformation in a women's prison. *Journal of Criminal Psychology*, 15(1), 72–85. <https://doi.org/10.1108/JCP-08-2024-0066>
32. Staton, M., et al. (2025). Outcomes following two models of treatment linkage facilitation. *Journal of Substance Use and Addiction Treatment*, 174, 209702. <https://doi.org/10.1016/j.josat.2025.209702>
33. Sykes, G. M. (1958). *The society of captives*. Princeton University Press. <https://doi.org/10.2307/j.ctv14164hw>
34. United Nations. (2010). *The Bangkok Rules*. UN General Assembly Resolution 65/229.
35. Van den Bergh, B. J., et al. (2011). Imprisonment and women's health. *Bulletin of the World Health Organization*, 89(9), 689–694. <https://doi.org/10.2471/blt.10.082842>
36. Van Voorhis, P., Wright, E. M., Salisbury, E., & Bauman, A. (2010). Women's risk factors and their contributions to existing risk/needs assessment. *Criminal Justice and Behavior*, 37(3), 261–288. <https://doi.org/10.1177/0093854809357442>
37. Wu, Y., Bi, Y., & Zhou, H. (2025). Women sewing in Chinese prisons: Prison adaptation influenced by vocational training program. *Social Inclusion*, 13, Article 9503. <https://doi.org/10.17645/si.9503>